**خرقه پوش سرخس**

**توللی، فریدون**

بو القاسم هرندی را،خانقاهی عظیم،به سرخس اندر بود و،مرشد بس‏ قلندر و،تعلیم وی،بر خادمک خاص،آنکه،هو گز فرا روی مرید،از وی و متعلقات وی،جز به اضافت«ما»یاد نکند و،هم به رعایت آن فرمان بود،که‏ خادمک،گاه و بیگاه،سخنانی ازین دست،بر زبان راندی که:

-ای یاران!(سرخس ما)را،به برکت وجود(شیخ ما)منزلتی دگر است‏ و(بزرگ ما)از غم ما،خونجگر و این(بو القاسم ما)را بر همه سالکان طریق، مزیتی است،که به همه کس ندهند و،آن اینکه(پیر ما)همه روزه،علی الطلوع، ریاضت دوشین،فرو گذارد و(خانقاه ما)به افاضت حضور،منور دارد و،مواعظ بلیغ،از کس دریغ نکند و،دست هر غریق برگیرد و،به پناه خود پذیرد و(این‏ خرقه‏پوش ما)را،به(دیار ما)اندر،تأثیر کلام،چنان باشد،که زنگ ظلام، از دل خاص و عام بزداید و،طریق خلاص،وانماید و،اگر از طاعت وی و طاقت‏ وی پرسید(شیخ ما)همه یوم،در صوم است و،همه لیل،بی‏نوم!....

با اینهمه،شبی،آن خادمک،دامن مخدوم،به خلوت بگرفت و گفت: «ایکاش راز این(ما و ما گفتن من)بر خود من نیز،آشکار فرمودی،تا بدانستمی، که من درویش را،ازین معاملت،چه سود است و،تو مصلحت‏اندیش را،کدامین‏ مقصود»!

بو القاسم گفت:«مقصود آنکه،هیبت و شکوه من،از دو لب تو،با همه قبح‏ تکرار،برون تراود و،مغز همه فرو کاود و،معتقدان را،در دل آویزد و،هراس‏ مستعمان برانگیزد،که خلق جهان را،دیده بر دهان است و،حقیقت،از دیده نهان»!

طیبت

رسم قلندری،نه خود این کبر و نخوت است‏ کالوده کرده،خرقه،به لوث ضمیر ما! (ما ما)صفت،گرش سر(زائو)بری بجاست‏ زین(ما و ما)که ورد زبان کرده،پیر ما!

حکمت

هرکه،دارا بود،ز عهد نخست‏ زر عالم،بچشم او،خاک است! آب و خاکی،که مانده از پدران‏ چه نیازش!به ثبت املاک است؟!

اندرز

این(خانهء ما)-(دانهء ما)-(لانهء ما)چیست!؟ و آن(کاسهء ما)-(کوزهء ما)گفتن و گفتن! (نو کیسه نئی)تا که زنی،کوس تعلق‏ ای گنج خوشت،بر همه پیدا،به نهفتن!

بیهنر کس

هرچه را آفریده است خدا ثمری منغز و مایه‏ای دارد گرگ را سگ ز گله می‏راند خر مسکین کرایه‏ای دارد عسل و موم می‏دهد زنبور ماکیان نیز خایه‏ای دارد گربه از شر موش می‏کاهد بوته‏ی خار سایه‏ای دارد کس نداند میان مخلوقات‏ بیهنر کس چه مایه‏ای دارد؟!

جلال بقائی